

اشتیاق



مئی ۲۱ - ۱ - ۹

1 وقتی عیسی و شاگردان به نزدیکی اورشلیم و به دهکده بیت‌فاجی واقع در کوه زیتون رسیدند عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاد و به آنها گفت: «به دهکده مقابل بروید. نزدیک دروازه آن، الاغی را با کوزه‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کنید و نزد من بیاورید. 3 اگر کسی به شما حرفی زد بگویید که خداوند به آنها احتیاج دارد و او به شما اجازه خواهد داد که آنها را فوراً بیاورید.» 4 به این وسیله پیشگویی نبی تحقق یافت که می‌فرماید: 5 به دختر صهیون بگویید: «این پادشاه توست که بر الاغی نشسته و بر کره چارپایی سوار است و با فروتنی نزد تو می‌آید.» 6 آن دو شاگرد رفتند و آنچه به آنها گفته شده بود، انجام دادند و 7 آن الاغ و کوزه‌اش را آوردند و آنگاه رداهای خود را بر پشت آنها انداختند و عیسی سوار شد. 8 جمعیت زیادی جاده را با رداهای خود فرش کردند و بعضی، شاخه‌های درختان را می‌بریدند و در راه می‌گسترانیدند. 9 آنگاه جمعیتی که از جلو می‌رفتند و آنها که از عقب می‌آمدند فریاد می‌زدند و می‌گفتند: «سپاس باد بر پسر داوود! مبارک باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید! خدای متعال او را مبارک سازد!»

اقای مسعود امیر بهرانی یکی از فرماندهان ارشد نیروی هوایی شاهنشاهی ایران بود که در اوایل انقلاب مجبور به ترک ایران می‌شود و به آمریکا مهاجرت می‌کند. او در آمریکا آرزو داشت تا صاحب یک خانه گردد، خانه‌ای که در کنار ساحل واقع شده باشد. این برای او، به یک آرزویی در آمریکا تبدیل شده بود. در ابتدا او می‌بایستی شغلی را پایینتر از مقامی که در ایران داشت را می‌پذیرفت تا بتواند از عهده مخارج خانواده خود برآید. اما بعد از مدتی، بالاخره زندگی فرست خوب گرفت و شاهد یک دگرگونی مثبتی شد. و یک باره او توانست یک خانه‌ای در کنار ساحل بخرد! ولی وقتی که او به همراه خانواده خود به منزل جدید نقل مکان کرد همه چیز برای آنها جور دیگری رقم خورد. خانه در کنار ساحل در حال حاضر رسید. اما رویا نیست این یک کابوس شده بود و با مرگ تمام خانواده پایان یافت. این داستان بخشی از رمان "خانه‌ای از شن و مه" بود که توسط اندر دوبوس نوشته شده است. آیا شما این داستان را می‌شناسید؟ و یا آرزوهای را می‌شناسید که تحقق نمی‌یابند و یا حتی به کابوس تبدیل می‌شوند؟ روزهای آخر زندگی عیسی به صورتی سپری می‌شود که او به تنهایی، راه و زندگی حقیقی و مطمئنی را به ما نشان می‌دهد. عیسی، سوار بر الاغ خود وارد اورشلیم می‌شود. یهودیان این را می‌دانستند که عیسی موعود روزی سوار بر الاغ و از سمت کوه نفت خواهد آمد. عیسی هم این اعمال را دقیقاً انجام داد و مژده خود را به ارمغان آورد. با آمدن او در ابتدا افراد کمی به او مجذوب شده بودند ولی با گذشت اندکی از زمان به پیروان او زیاد می‌شد و او را اینگونه می‌ستاییدند:

"ای پسر داوود، ای ناجی ما! ستایش باد خدای یگانه حقیقی! ای نجات دهنده بزرگ!"

تا امروز من می‌توانم شور و شوق این افراد را درک کنم. آنها واقعا پر از شادی و امید بودند و اجرای رویاهای خود را در عیسی مشاهده کردند. آیا می‌توانید با چنین شور و شوق همدردی کنید؟ آیا می‌توانید تصور کنید که یک گروه بزرگی از مردم فقط برای یک چیزی حوشحال هستند و از آن لذت می‌برند؟ شاید امروز ما در یک استادیوم فوتبال اینجوری می‌بینیم. اگر تیم خود یک گل به ثمر رساند خیلی شور و شوق دارد. اما البته این شادی تنها زمانی حفظ می‌شود که تیم دیگری گلزنی کند. همانطور که از شکوه و شادی فوتبال لذت می‌بریم، ما در واقع مردم در اطراف عیسی اینجوری تجربه کردیم. در آن زمان کلمه ناجی برای یهودیان به معنی یاری دهنده و نجات بخش می‌بود. چون آنها امید و انتظارهای زیادی از عیسی داشتند. آنها خواستار داشتن یک کشور مستقل و پرداخت کم مالیات را داشتند. و همچنین می‌خواستند بتوانند کشور خود را به صورت آزادانه داشته باشند. آنها در این فکر بودند که عیسی برای همین منظور می‌آید تا همه اینها را به صورت حقیقت در بیاورد. این آرزوی تمام یهودیان آن زمان بود. ولی این رویای آنها به ثمر نمی‌رسد. حال چه ناامیدی بزرگی پیش می‌آید زمانی که آنها مجبور به زجر دادن ناجی خود می‌شوند و رویای خودشان را به یک کابوس تبدیل می‌کنند و در انتها او را به صلیب می‌کشاند. ولی همه ما می‌دانیم که خواست عیسی چه بوده است. هر کسی که از پیامبر ساختاریا ۹ - ۹ خوانده باشد این را می‌فهمد که عیسی سوار بر الاغ خواهد آمد برای برپایی و مسیر زندگی جاویدان و نه برای ساختن سلطنت جدیدی بر ضد حکومت رم. او نمی‌خواهد بر ضد حکومت رم قیام کند. راه او در مسیر دیگری قرار دارد و او می‌خواهد خودش را بر روی صلیب بر ایمان قربانی کند. اگر او این عمل را بر ایمان انجام می‌دهد پس نتیجه می‌گیریم که او همیشه برای مان باقی می‌ماند. عیسی نمی‌خواهد که

زندگی مان را در اینجا با کمی از هدایای روز کریسمس و یا چیزهای تزئینی بر روی درخت کریسمس زیبا بکند. او قصد ندارد که برای ما انسان ها در یک بازه زمانی مشخصی یک راه و روش زندگی کردن را به ما نشان دهد تا ما را آگاه سازد. بلکه او می خواهد تا ابد در کنار ما باقی بماند. همانند آن یهودیانی که از او انتظار بر قراری یک حکومت بزرگی را داشتند، که خود آن یک خواست بسیار کمی بود. عیسی نمی خواهد که فقط در اینجا یک ملکوت را بنا نهد بلکه ملکوت او برای همیشه جاویدان است. از روزهای اول عیسی به مرگ نهایی خود بر روی صلیب، من احساس می کنم که اشتیاق در عیسی انجام می شود. همین شور و شوق است که دنیای رنگی ما را از هیچ چیز ایجاد کرده است. این اشتیاق و اعتقاد را می توان از کلیه کارهای عیسی مسیح تا امروز ببینیم. و من بعد از اشتیاق عیسی، شور و هیجان مردم را هم می بینیم. افرادی که برای اولین بار می خواستند عیسی را به عنوان پادشاه جهانی معرفی کنند. و سپس می خواست او را بعداً مصلوب کند. اشتیاق در انسانها وجود دارد. اما آنها هنوز برای چیزی اشتباه در هیجان هستند. خواسته های قلبتون چطور است؟ از کدام چیزی شما امروز شور و شوق داری؟

حال، انتظار و امید ما در اولین هفته مانده به آمدن عیسی چه می تواند باشد؟ تفاسیر عده ای شروع به جمع آوری لیستی از آرزوهایتان می نمایند. چیزهایی که آرزوی داشتن آنها را داریم. در اقتصاد امروزه طوری برنامه ریزی شده است که همه این آرزوها پیش بینی شده و تلاش برای تحقق آن شروع شده است. که می توان برخی از آن ها را نام برد. مثل: غذای بیشتر، نوشیدنی متنوع تر، اسباب بازی های زیادتر، وسایل الکتریکی پیشرفته تر و هر وسیله جدیدی که بازار ها می توانند در عرصه فروش قرار دهند. اگر آرزوهایمان بدین صورت باشد دیگر ما فرقی با آن یهودیان آن زمان نداریم که فقط به فکر داشتن موقعیت ها و امکانات دنیوی بودند. اما عیسی چیزی دیگری می خواهد. نه تنها می خواهد از کریسمس برای مدت کوتاهی از ما دیدن کند، بلکه می خواهد با ما حرکت کند! او می خواهد با ما باشد و همچنین می خواهد در عمیق ترین نیازهای ما باشد! بله، او می خواهد حرف خلاقانه اش درباره مرگ ما را بیان کند و می خواهد همیشه با ما باشد. آیا چیزی نیست که ما بتوانیم در مورد آن هیجانزده باشیم؟ وقتی تاریخ کلیسای مسیح را می بینم، دوباره و دوباره چنین نقاط روشن را می بینم. زمانی که مردم به طور ناگهانی کلمه خدا را فهمیدند و از این کلام خدا شور و شوق هستند. پس از آن آنها می توانند همه چیز را ترک کنند، فقط با عیسی مسیح باشند. امروز من این احساس را نمی بینم. احساسات خود را با همراه بهترین آرزوهایم اغلب احساس غرور نمی کنم، بلکه می بینم که آرزوهای در شن و ماسه به پایان می رسد. حتی زمانی که معنی آن بسیار خوب است! ما انسان ها مثل خدا نیستند و نزدیک خداوند نخواهیم ماند. ما هم نمی توانیم از هیچ چیز دنیا ایجاد کنیم. ما عیسی نیستیم که تمام عمر خود را برای ما صرف کرد. ما در فعالیتات ما تنها ثابت می کنیم که ما به خودمان نگرانیم. پس عیسی پروردگار ما چنین نکرد. همانطور که تصور کرد، می توانیم او را در مسیر خود به اورشلیم ببینیم. با او، من می توانم با تمام اعتقاد و شور و شوق همدردی کنم. هدف او در حال حاضر است. باید به اورشلیم برود. او باید بمیرد و او اجازه نمی دهد هیچ کس و هیچ چیز از راه او دور شود. به طوری که ما می توانیم زندگی کنیم! حال عیسی چه کار کرد؟ او با نشان دادن اعمال خود، به سوی ما می آید. او همچون یک آدم افتاده و نه مغرور به پیش ما می آید. و با حتی در جاهایی در پیش ما قرار می گیرد که ما اصلاً فکر آن را هم نمی کنیم. شاید هم زمان بودن عیسی در نزد ما هنگامی به مغز ما خطور می کند که ما خیلی احساس با ایمان بودن می کنیم و یا توانای انجام فعالیت های گوناگونی را داشته باشیم. او ولی توسط کلمات خیلی ساده به سوی ما می آید و یا در زمانی که ما از عهده کاری بر نمی آیم در نزد ما قرار می گیرد. در زمان پذیرفتن غسل تعمیدی و یا در یافت نان و شراب ما عملی از خودمان نشان نمی دهیم. بلکه خدا در ما شروع به کار کرده ی هدف خودش را به اجرا در می آورد. به همان اندازه کمی که عیسی می خواست در مقابل رومی های آنزمان به قیام برخواست، آآن هم او نمی خواهد کسی توسط زور و یا سلطه یکی از پيروان او باشد. او به صورت یک آدم خیلی خونسرد به پیش ما می آید. بدین صورت که اگر کسی به دعوت او نه بگوید و یا میلی به همراهی کردن عیسی مسیح نداشته باشد و بر سرا او یک رعد و برق از آسمان روانه نمی کند تا او را بکشد. او به همه زمان کافی می دهد. ولی او در هر صورت چه ما بخواهیم و یا اگر عملی در مقابل او انجام ندهیم باز هم پادشاه ما باقی خواهد ماند. حتی اگر او باز هم ما را مجبور نکند باز او برای ما بهترین ها را می خواهد که ما یکی از بندگان او بشویم. او قصد دارد که ملکوتش را اینجا برقرار کند از اینرو به ما اینگونه یاد می دهد که به سوی او دعا کنیم: "ای خدا ملکوت تو بیاید" این دعا به معنی بر آورده شدن آرزوهای مالی و یا دریافت قدرت نمی باشد بلکه آن گنج حقیقی که همان روح القدس است در ما خانه بشد. فقط اینگونه خدا می تواند ما را از چنگال شیطان محافظت نماید. بدین ترتیب ما می توانیم که وقتی شیطان با وعده های شیرین ما را فریب دهد با پیروزی از میدان درآییم. و یا در این حالت فقط ما می توانیم انتظار این را داشته باشیم که اگر زمانی از این دنیا رفتیم با امید فراوان چشم به زندگی جاویدان داشته باشیم که عیسی قرار است به ما اهدا کند. پس اگر ما بخواهیم در این هفته به پادشاه خود سلام بگوییم با رخت و لباس تازه خود پذیرای او نمی شویم بلکه با ایمانی که در قلب مان است. زمانی که ما با قلبی باز ایمان خودمان را به زبان می آوریم باعث سرایت آن به دیگران می شویم. در آنزمان ها وقتی که عده ای به پیشواز عیسی رفته بودند دیگران برقی در چشم های آنها دیده بودند و همین باعث سرایت ایمانشان به دیگران شده بود و در هر لحظه به تعداد آنها می افزایشید. ایمان ما همیشه می تواند به دیگران منتقل شود. ایمان ما بیشتر از یک مه و یا خاک است چون آن می تواند به افراد دیگر انتقال پیدا کند. آن ایمانی که در های جهنم را می بندد همان ایمان غیر قابل دیدنی است که انسان های لجوج و متکبر آنها را رد می کنند. و هر بار باعث به صلیب کشیدن عیسی می شوند. این ایمان همانند آن آرزوی امریکایی و یا یهودی و یا آلمانی به نامیدی تبدیل نمی گردد. ستایش باد خدای یگانه حقیقی! ای نجات دهنده بزرگ! به خاطر همین ما او را اینگونه صدا می زنیم: ای ناجی ما! کمک کن به ما تا ما هم همان جا بیاییم که تو هستی! جایی که برای همیشه در کنار تو باشیم! آمین